

مناظره سیبویه و کسائی

« ۲ »

تا اینجا تمهید مقدمه برای ورود در مقصود تا حدی کافی بنظر میرسد اکنون باید بدانیم مدار بحث آنان چه چیز بوده و اختلاف علمی این دو دانشمند چه ریشه‌ای داشته است ؟ در عبارتی که کسائی در مجلس مناظره از قول عرب نقل کرد چه نکته نحوی موجود بوده و از میان آنجمله چه کلمه‌ای در بحث تأثیر داشته است ؟

نکته‌ای که هر دو طرف مناظره بدان نیک توجه داشتند و می‌دانستند مدار بحث همانست چگونگی تأثیر لفظ « اذاء » در جمله بود ، سیبویه آن را فقط عامل رفع و کسائی آنرا عامل رفع و نصب هر دو می‌شناخت و چون مامی - خواهیم فی‌الجمله بتوضیح مناظره این دو دانشمند پردازیم بناچار باید از گفتارهای علماء نحو مددگیریم و اقوال آنان را راجع به این لفظ نقل کنیم تا ضمن آنچه مسطور می‌گردد نظر هر يك از این دو عالم نحوی مشهور روشن شود .

بنا بر آنچه ابن حاجب در « کافیه نحو » و عبدالرحمان جامی در شرح آن ضمن بحث از ظروف مبنیه نوشته‌اند لفظ « اذاء » گاه برای زمان و گاه برای مکان آورده می‌شود ، زمانیه آن جهت مستقبل می‌آید و اگر چه بر ماضی در آید معنی مستقبل از آن گرفته میشود زیرا اصل در استعمال آن یکی از ازمانه

مستقبله است که وقوع حادثه‌ای در آن در اعتقاد متکلم قطعی باشد، دلیل استعمال لفظ مزبور در اغلب اکثر در این معنی مثال « اذاطلعت الشمس » و قول خداوند است که فرموده: « اذالشمس کورت » و چون علم خداوند بر اموری که در آینده رخ می‌دهد قطعی می‌باشد از این رو داخل شدن آن بر ماضی و معنی مستقبل داشتن در قرآن عزیز بسیار است، در این کلمه معنی شرط وجود دارد و آن ترتب مضمون جمله‌ای است بر مضمون جمله دیگر باین سبب مختار نحویان این است که بعد از آن فعل واقع شود چه؛ فعل را با شرط مناسبتی است و اگر چه استعمال اسم را هم بعد از آن جائز دانسته‌اند ولی چون مناسبت اسم با شرط اصلتی ندارد لهذا اینگونه استعمال مختار نحویان نیست.

لفظ « اذاه » بدون نظر گرفتن معنی شرط برای مفاجاة نیز آورده می‌شود و اصطلاح مفاجاة را از « فئنه فجاهه » بضم و مد گرفته‌اند و در حایب این کلمه گفته می‌شود که ناگهانی چیزی را دریایی، اگر به این معنی بکار برده شود بعد از آن اکثر مبتداء قرار می‌گیرد مانند: « خرجت فاذا السبع » در این مثال خبر جمله که « واقف » یا « حاضر » باشد حذف گردیده و عامل در « اذاه » معنی مفاجاة است که به علت قوی بودن دلالت عبارت بی‌نیاز از اظهار آن گشته‌اند حرف فاء هم برای سببیت است زیرا وقوف یا حضور ناگهانی سبب خروج شده است، بعضی گفته‌اند عطف بودن فاء در این مثال از جهت معنی نزدیکتر به تحقیق میباشد و حاصل معنی این‌طور است: « خرجت فجاءت زمان وقوف السبع ». لفظ « اذاه » را در اینجا زجاج زمانیه و مبرد مکانیه دانسته است و کلمات زمان یا مکان در مثال مذکور مفعول فیه است نه مفعول به.

کلمه « اذاه » گاهی نیز برای مجرد زمان آورده می‌شود چنانکه گویند: اتمتک اذا احمر البسر، یعنی وقت سرخ شدن خرما بدون معنی ظرفیت هم گاهی بصورت اسم مجرد استعمال می‌گردد مانند اینکه می‌گویند: اذا یقوم زید اذا یقع عمرو.

ترجمه عبارات جامی که با متن کافیه در هم آمیخته با رعایت اختصار پایان رسید و اکنون که اجمالا معانی و موارد استعمال لفظ « اذاه » معلوم گردید باید دانست که این کلمه در مثالی که کسائی در مجلس مناظره با سیبویه از عرب نقل کرد برای مفاجاة آورده شده است و چنانکه نجم‌الائمه رضی در بحث ظروف نقل کرده است، کوفیان جائز میدانسته‌اند جمله « خرجت فاذا زید القائم » برفع و نصب هر دو تلفظ شود، اما رفع بنابر آنکه « زید » مرفوع بنظر باشد چه،

«اذا»ی مفاجاة نزد آنان ظرف مکانست واما نصب بنا بر آنکه «اذا» در اینجا دلالت بر معنی «وجدت میکند» و عمل آن مانند عمل وجدت است و چون معنی مفاجاة چیزی یافتن ناگهانی آنچیز است از این رو وقتی بنویسیم: «خرجت» فاذا عمرو القائم» «بمنزله این است که بگوییم: «خرجت فوجدت عمرو القائم» در این صورت «عمرو» مفعول اول و «القائم» مفعول دوم «وجدت» خواهد بود و گفتار کسائی در مناظره اش با سبویه در مثالی که از عرب نقل نمود «كنت اظن ان العقر ب اشد لسعة من الزنبور فاذا هواياها» ناشی از همین عقیده بود و سبویه عقیده داشت که بعد از «اذا»ی مفاجاة واجب است مبتداء قرار گیرد بنا بر این جز رفع جائز نیست. ه

رضی در باب المبتداء اختلاف نحاة را درباره لفظ «اذا» چنین نوشته است: مهرد آن را ظرف مکان دانسته و بنا بر قول او جائز است خبر مبتدائی باشد که بعد از آن واقع شده است، زجاج آن را یعنی «اذا»ی مفاجاة را ظرف زمان شناخته و بنا بر قول او جائز است در مثال «فاذا السبع» بتقدیر مضاف خبر باشد از آنچه بعد از آن واقع گردیده است یعنی «فاذا حصول السبع» و نیز بنا بر قول او جائز است خبر محذوف باشد و «اذا» ظرف آن خبر محذوف باشد و باز بنا بر قول او جائز است که خبر ظرف زمان باشد که بجملة اسمیه اضافه شده و عامل آن محذوف است، ابن بری آنرا حرف دانسته و بنا بر قول او در مثال «فاذا السبع» خبر مبتداء محذوف واقع شده است و راجع بحرف «فاء» که بر سر اذای مفاجاة درمی آید، زیادی آن را جواب شرط مقدر دانسته و شاید مقصودش فاء سببیه بوده است، مازنی آن را زائده دانسته است و این قول اعتباری ندارد زیرا حذف فاء سببیه جائز نیست، ابو بکر میرمان آنرا برای عطف دانسته و حمل بر معنی کرده است یعنی مراد از مثال مذکور اینست: «خرجت ففاجأت كذا» و این قول قریب بقبولست. ه

عبارت رضی در مبحث ظروف مبنیه راجع به نقل قول کسائی درباره «اذا»ی مفاجاة مضطر بست و قریب به یقین است که این اضطراب ناشی از غلط و سقط کتاب اوست و نسخه ای که از شرح رضی بر کافیه در دست ماست چاپ سال ۱۲۹۸ قمری معروف بچاپ ناصری میباشد، در این کتاب اینگونه دیده میشود کسائی راجع بمسأله «كنت اظن ان العقر ب اشد لسعة من الزنبور فاذا هواياها» گفت جز «اهاها» یعنی بنصب جائز نیست. علاوه بر آنکه ابن نقل با آنچه که اکثر محققین که عبارت را از کسائی نقل کرده اند سازگار نیست با گفتار خود رضی هم مخالف است زیرا در چند سطر بالاتر نوشته است: کوفیان در مثال

«خرجت فاذا زید القائم» رفع و نصب هر دو را در کلمه «اللایم» جائز دانسته‌اند و هر چند شأن رضی اجل از اینگونه تناقض گویبهاست ولی ظاهراً در نسخه‌های دیگر کتاب او چنین تناقضی نیز وجود داشته است چه؛ امیر ازهری در حاشیه «معنی» نوشته است که رضی به پیروی از اندلسی حکایت کرده است که کسائی نصب را واجب میدانسته و ظاهر نظم حازم نیز همین است اما شارح کتاب حکایت مصنف را (که ما بعداً با نظم حازم نقل خواهیم کرد) مقرون بصواب میدانند (که کسائی رفع و نصب هر دو را جائز میدانسته است) زیرا اگر چنین نبود سیبویه گفتار او را با آنچه در قرآن عزیز آمده است رد میکرد بهر حال اغلاط چاپی شرح رضی فراوان است و از اغلاطی که مربوط ببحث ما میباشد کلمه «وجدت» در سطر چهار صفحه ۱۹۹ کتاب است که بصورت «وحدت» چاپ شده است و راجع بهمین «اذا»ی مفاجاة میباشد.

این قول کسائی و سائر نحویان کوفه را علماء بزرگ نحو تخطئه کرده‌اند از جمله زجاجی آن را مورد نکوهش سخت قرار داده و گفته است: نزد نحویان کوفه داستان «اذا» همان داستان شتر مرغ است که باو گفتند: بار بکش! گفت: من مرغم! باو گفتند بپر! گفت من شترم! اکنون اگر «اذا» مانند سائر ظروفست لازمست بعد از آن يك اسم را رفع بدهد و اگر عمل آنرا عمل «وجدت» میدانند باید فاعل و دو مفعول داشته باشد.

شیخ محمد امیر ازهری در حاشیه خود بر معنی (صفحه ۸۰ از مجلد اول) از همین زجاجی نقل کرده که درباره مناظره کسائی و سیبویه گفته است: کدام انصاف در رجوع باعراب وجود داشت؟ آنها کسائی بودند که برای نیازهایی آمده بودند و امیدهایی داشتند، سیبویه مردی غریب بود و دشمنانش اهل بلد و وابسته بدولت بودند بملاوه در این مسئله حکم باید عارف بفسیح و غیر فسیح سخن باشد، آنها غیر از لغت شاذ خود لغت دیگری نمیشناختند.

در موضوع این مناظره گویا علماء نحو همگی گفتار سیبویه را بر گفتار کسائی راجح شمرده‌اند مورخین هم عقیده دارند شهادت گواهان مشوب به چندین غرض بوده است و امام ادیب ابوالحسن حازم بن محمد انصاری قرطاجنی مؤلف کتاب «منهاج البلاغه» که از علماء قرن هفتم هجری بوده است در منظومه نحو خود قصه این مناظره را با اشاره بمسأله زنبوریه نیکو بنظم آورده است و ما آیات او را که این هشام در باب اول «معنی» ضمن بحث از کلمه «اذا» نقل کرده است در اینجا از نظر ارباب فضل و ادب میگذرانیم:

والعرب قد تحذف الاخبار بعد اذا
 اذا عنت فجأة الامر الذي دهما
 و ربما نصبوا للحال بعد اذا
 و ربما رفعوا من بعدها ربما
 فان توالى ضميران اكتسى بهما
 وجه الحقيقة من اشكاله غمما
 لذا كاعت على الافهام مسألة
 اهدت الى سيويه الحذف والغمما
 قد كانت العقرب العوجاء احسبها
 قدماً اشد من الزنبور وقع حما
 و في الجواب عليها هل اذا هو هي
 او هل اذا هو اياها قد اختصما
 و خطأ ابن زياد و ابن حمزة في
 ما قال فيها ابابشر و قد ظلما
 و غاظ عمراً على في حكومته
 يا ليمته لم يكن في امره حكما
 كفيظ عمرو علياً في حكومته
 يا ليمته لم يكن في امره حكما
 و فجع ابن زياد كل منتخب
 من اهله اذ غدا منه يفيض دما
 كفجعة ابن زياد كل منتخب
 من اهله اذ غدا منه يفيض دما
 و اصبحت بعده الانقاس باكية
 في كل طرس كدمع مسح و انسجما
 وليس يخلو امره من حاسد اضم
 لولا التنافس في الدنيا لما ضما
 والغبن في الدلم اشحن محنة علمت
 و ابرح الناس شجواً عالم هضما

اميردر حاشیه نفیس خود بر «مغنی» تعدادی ابیات از اوایل این منظومه
 قرطاجنی را آورده و ضمناً گفته است؛ مصنف ابیاتی را که ذکر نموده مرتب
 نیاورده است و متلاصق باین ابیات هم دوبیت نقل کرده که لازمست آنها را در

اینجا بیاوریم :

قضت علیه بغير الحق طائفة

حتى قضى هدراً ما بينهم هدماً

من كل اجور حكماً من سدوم قضى

عمر وبن عثمان مما قد قضى سدماً

ابیات قرطاجنی دارای لطائف ادبی و اشارات تاریخی چند است که ابن-هشام در توضیح آنها نوشته است : مراد ناظم از «ربما نصبوا الخ» اینست که آنان ما بعد و اذاً را که بنا بر ابتداء رفع داده‌اند گاهی هم بنا بر حال نصب میدهند و می‌گویند : «فاذا زید جالساً» و کلمه «ربما» در آخر بیت به تخفیف است و توکیدى برای «ربما» میباشد که به تشدید در اول بیت آمده است ، «غمماً» در آخر بیت سوم بفتح غین کنایه از اشکال و خفاه و «غمماً» در آخر بیت چهارم بضم غین جمع «غمه» میباشد ، ابن زیاد فراء است که نامش یحیی میباشد ، ابن حمزه کسائی است که نامش علی میباشد ، ابو بشر سیبویه است که نامش عمرو میباشد ، الف «ظلماً» اگر بناء آن را برای فاعل بگیرى جهت تشبیه و اگر بناء آنرا برای مفعول بگیرى جهت اطلاق است ، مقصود از عمرو و علی نخستین سیبویه و کسائی و از عمرو و علی دومین ابن العاصی و ابن ابیطالب است ، «حکماً» اولی اسم و دومی فعل است بالعکس هم ممکن می‌باشد تا ایطاه رخ ندهد همچنین مراد از زیاد اولی فراء و از زیاد دومی زیاد بن ابیه است و پسر زیاد بن ابیه که باو اشاره شده است ابن مرجانه میباشد که برای کشتن حسین رضی الله عنه (علیه السلام) لشکر فرستاد ، «اضم» از لحاظ وزن و معنی مانند «غضب» می‌باشد و وصف از آن برون «فرح» می‌آید ، «هضم» مبنی برای مفعول است یعنی حشش ادا نشود . شیخ محمد باقر هم در توضیح آن دو بیت که ما از او نقل کردیم گفته است : «هدماً» توکید است برای «هدراً» مراد از سدوم ، قاضی سدوم است که قریه‌ای از قراء قوم لوط بوده است و به قاضی آنجا در ستمگری مثل میزدند و معنی سدوم حزن و اندوه است .

ابن هشام پس از توضیح ابیات قرطاجنی می‌نویسد : جواب سؤال فراء ایست که «ابون» جمع «اب» است و اصل اب «ابو» برون فعل بدو فتحه میباشد . بنا بر این وقتی بخواهیم مانند آنرا از «اوی» یا «وای» بنا کنیم می‌گوئیم «اوی» یا «وای» برون «هوی» بعد با واو و نون جمع بسته می‌شود و الف آن مانند الف «مصطفی» در جمع حذف می‌گردد

ولی فتحه فاء باقی میماند و در حال رفع «اوون» یا «وآون» و در حال جر و نصب «اوین» یا «وآین» می گوئی چنانکه در جمع «عصا» و «قفا» اگر نام مردی باشند میگوئی «عصون» و «ققون» در حال رفع و عصین و ققین در حال جر و نصب، ه
 امیر در حاشیه این قسمت از «مغنی» می نویسد: بدون شك سیبویه چنین پاسخی به فراء داده است ولی تخطئه فراء از او بدین سبب بوده که عقیده داشته است اصل «اب» فعل بسکون عین میباشد بنابراین در «ثال آن «وآی» مانند «طبی» است که جمع آن «ظبیون» می باشد و جمع این کلمه هم «وآیون» می شود و اما «وآی» بسبب اجتماع او و یاء و او قلب به یاء می گردد و هر دو یاء در هم ادغام می شوند سپس وقتی که اسم واقع شد به «ایون» جمع بسته می شود؛ با این حال حق با سیبویه است زیرا مسموع او قصر بوده و ابی مانند «فتی» است و او قلب به الف نمی شود مگر اینکه ما قبل او فتحه باشد، تنبیه آنها «ابوان» است و جمعش بر وزن افعال می باشد، ساکن را نیز با این جمع نمی توان قیاس گرفت مگر اینکه ساکنی باشد که مانند «ثوب» معتل العین بوده است (۱) ه
 باری؛ این هشام پس از آنکه پاسخ سؤال فراء را داده است میگوید:
 اینها مطالبی است که بر اصغر طلبه هم پوشیده نبود تا چه رسد به سیبویه اما داستان او مانند داستان ابو عثمان مازنی شد که گفت: بیفداد درآمد مسألی از من پرسیدند که بطریقه خود از آنها جواب میدادم ولی پرسش کنندگان مطابق طریقه خود مرا تخطئه میکردند، برای سیبویه نیز چنین اتفاقی پیش آمد و جواب سؤال کسانی همان بوده که او گفته است، سیبویه اظهار داشت که باید «فاذا هوی» گفت جواب درست هم همین است مانند «فاذاه بیضاء» «فاذاه حیة» اما آنچه کسانی بیان کردند که باید «فاذاه وایاها» گفت اگر چنین چیزی ثابت شود خارج از قیاس و استعمال فصحاء خواهد بود و مثل جزم دادن به «لن» و نصب دادن به «لم» و جزدادن به «لمل» میباشد که اگر چه بعض عرب آنگونه تکلم کرده باشند ولی سیبویه و اصحاب او بدانها التفات نداشتند. ه
 اختلاف در هر علمی وجود داشته و دارد و در مسائل نحوی گاهی حتی خلیل و سیبویه هم با سائر نحاة اختلاف داشته اند و مثلاً خلیل را در حد نداء و سیبویه را در حد تعجب سخنانی است ولی این امور ارتباطی بتقویت اقوال ضعاف و تمسک به «شواذ» ندارد.

۱ - برای آنکه دانسته شود علماء نحو کوفه را جمع بموضوع سؤال فراء از سیبویه چه عقیده داشته اند باید بحاشیه امیر برمغنی (صفحه ۸۳ مجلد اول) مراجعه نمود و مفصلتر از آنجا در حاشیه سیوطی برمغنی است.

گروهی از علماء در توجیه گفتار کسائی راجع بجواز نصب در مثال مورد بحث مطالبی گفته اند که ابن هشام اقوال آنانرا در «معنی» مذکور داشته است اما خود او که از ارکان علم نحو میباشد آنها را مردود و ضعیف و بیوجه دانسته است .

از آنچه تا کنون نوشته شد تا حدی مسائل مورد مناظره سیبویه و کسائی و فراء معلوم گردید ولی این بنده تا بحال بر سئوالات خلف از سیبویه آگاهی نیافته است و از دانشمندان و فضلائى که آگاهی از آن دارند خواهش میکنم اطلاعات خود را در مجله شریفه وحید جهت استفاده اینجانب و سایر علاقه مندان منتشر فرمایند .

شیخ محمد امیر در حاشیه «معنی» بوسیله سیوطی از امالی زجاج نقل کرده است که : مسائل خلف را حکایت نکرده اند تا خطا و صواب آنها دانسته شود لهذا سخن در این مورد ساقط است اما بمقیده این بنده مسائل او هر چه بوده است بجای خود ، چیزی که قابل توجه میباشد خشونت و بسی ادبی و غرضرانی اوست که نمی توان آن را انکار یا توجیه نمود .

طرز برخورد کسائی و فراء و خلف با سیبویه و شیوه بحث آنان با او که نه برای مناظره بیفداد آمده بود و نه خواسته بود آنان را از اعتبار ساقط کند بقدری دور از اخلاق دانشمندان و جوانمردی و حتی آداب بحث و مناظره بوده است که میتوان بتعمیر امروزی گفت او را «هو» کردند و مع الاسف مراکز قدرت آن روز هم از آنها پشتیبانی نمود . بدیهی است این طرفداری رجال زمان مبینی بر اغراض سیاسی بود نه بر مقاصد علمی چنانکه ابوالطیف عبدالواحد لنوی صاحب کتاب «مراتب النجوبین» بنقل سیوطی در «المزهر» : ج ۲ ص ۲۵۶ از او گفته است : علم بیفداد منتقل شد ، دانشمندان کوفه بر آنجا چیره گردیدند و خدمت ملوک را پیشه خود ساختند ملوک هم آنانرا بر دیگران (یعنی بر دانشمندان بصره) مقدم داشتند از اینرو مردم بروایات شاذه رغبت نشان دادند ، بنوادر مفاخرت و بترخیصات مباحات کردند ، اصول را ترك و اعتماد بر فروع نمودند لاجرم بازار علم آشفته گردید .

باز سیوطی در همان کتاب (صفحه ۲۴۹ ج ۲) از همین ابوالطیف لنوی نقل کرده است که : آنکسان از علماء بصره را که ما ذکر نمودیم همه دانشمندان بزرگ و پیشوایان سترگی هستند که نه در کوفه و نه در شهری از شهر هامی توان مانند کوچکترین آنانرا در علم عربیت یافت .

چنین بنظر میرسد که کسائی به «شواذ» توجه زیاد داشته است و غالباً کسائی

چنین هستند که رعوت نفس آنرا باین کار برمی انگیزد چنانکه مثلاً رضی در مبحث فعل (صفحه ۲۵۵) مینویسد: وی ممتد بوده که «حتی» در کلام عرب حرف جر نیست و جری که بعد از آن واقع شده است در مثالی مانند «حتی مطلع الفجر» بتقدیر حرف جر میباشد یعنی حتی انتهى الی مطلع الفجر. از اینگونه «شواذ» در نحو و قرائت بسیار از او نقل کرده اند و در ناظره با سیبویه نیز بیکی از همین «شواذ» متمسک گردید، شاید هم علت عدم توجه علماء بخلافهای او همین امر بوده که اتفاقاً در طرف مقابل او یعنی در سیبویه علاقه ای بقبول مسلمیات وجود داشته است باین سبب کتابش «قرآن النحو» نامیده شد و اقوالش حجت علماء عربیت گردید، در سایر علوم نیز هر جادانشمندان نیاز باین سند محکمی از لغت و ادب داشتند بگفتار این عالم بزرگ و ثقة استناد میجستند و جلال الدین خداوندگار مولوی در مجلد چهارم مثنوی شریف ضمن قصه شاعر و سلمه دادن شاه باو فرموده است:

معنی الله گفت آن سیبویه

نحن نقصد فی حوائجنا لدیه

گفت الهنا فی حوائجنا الیک

و التمسناها وجدناها لدیک

باین جلالت قدر و فخامت مقام در مجلس مناظره مشنوم گفتار در بارش بچیزی شمرده نشد و در نتیجه بادلای تنگ از حق کشی و قدرناشناسی رجال وقت و خست شرکاء ترک بغداد و بصره کرد در صورتی که صنادید اهل فن او را «وسع الدرایه» و «دواثق الروایه» اهل عربیت دانستند و کتابش را «زینت دولت اسلام» شناختند.

ابن الندیم در صفحه ۷۶ الفهرست از ثعلب روایت کرده است که: سیبویه سی و دو ساله بود که در روزگار رشیده به عراق آمد و چهل و اند ساله بود که از دنیا رفت. در تاریخ وفات و محل دفن او اختلاف بسیار است و ما در اینجانبی - خواهیم وارد اینگونه مباحث شویم، آنچه میخواهیم بگوییم این است که اکنون دوازده قرن تمام از زمان این دانشمند بزرگ که همواره مورد تجلیل و تکریم بزرگان اهل فضل و ادب بوده میگذرد و او در این مدت نه تنها مایه افتخار ایرانیان بلکه موجب مباهات مسلمانان سرتاسر جهان بشمار رفته است، کتابش هم همیشه مورد وصف جمیل اعظم علماء عربیت بوده و شاید در باره محاسن هیچ کتابی جز «نهج البلاغه» و «الکتاب» او اینطور اتفاق عقیده اهل ادب وجود نداشته است و اگر کسی از ارباب فضل و تتبع اقوال علماء را در تشریف کتاب سیبویه در بکجا کرد آورد رساله میسوطی تألیف خواهد کرد.

اکنون که پایان مقال نزدیک می‌شویم ورشته سخن بذکر «الکتاب» کشیده شده است بيمناسبت نمی‌داند باشکال احمد ابن دانشمذد محقق مصری در «ضحی الاسلام»: ج ۲ ص ۲۸۵ هم اشارتی کند، وی می‌نویسد: یافتن منضاً علم نحو در تاریخ این علم مسأله بسیار مشکلی است زیرا ناگهان بدون مقدمه کتاب مهم و قطور سیبویه را می‌بینیم و در صورتی که سنت طبیعی، نشوء و ارتقاء است مانمی‌بینیم پیش از آن چیزی باشد که برای نوشتن «الکتاب» مقدمه‌ای بحساب آید. این اشکال را بدو وجه میتوان مرتفع نمود، یکی آنکه لازم نبوده است پیش از سیبویه اسناد کتبی یا تألیفات دیگری وجود داشته باشد تا وی بتواند چنین کتابی را بر پایه مطالب آنها بنویسد چه، مطالبی هم که در افواه علما و اساتید و در معاهد و مکاتب ادبی مورد بحث بوده می‌توانسته است مایه کار سیبویه در تألیف کتابش باشد و اتفاقاً همینطور هم بوده است، او اقوال علماء نحو مانند خلیل، یونی، ابو عمرو بن العلاء، ابوالخطاب اخفش و دیگران را در کتابش خویش بسیار نقل کرده بعدی که گاه يك فصل و دو فصل از گفتار آنان را تماماً روایت نموده و چون مردی ثقه و امین بوده همه جا تصریح کرده است که این فصل از گفتار کدامیک می‌باشد.

دیگر آنکه مقدمه کار از لحاظ تألیف هم برای سیبویه فراهم بوده و کتبی در مسائل نحو پیش از او نوشته شده که گاه ابن الندیم و حاج خلیفه بدانها اشاره کرده‌اند، کتابهای «جامع» و «اکمال» تألیف عیسی بن عمر ثقفی پیش از «الکتاب» تألیف شده بوده‌اند و درباره همانهاست که خلیل استاد سیبویه گفته است:

ذهب النحو جميعاً كله غير ما احدث عيسى بن عمر

ذاك اكمال و هذا جامع فهما للناس شمس و قمر

این دو وجه را امین احمد خود در صفحات دیگر همین فصل لغت و نحو مشروحاً بیان کرده ولی در اینجا از آنها غفلت نموده است اما بهر حال تألیفات قبلی هر يك قطره‌ای بوده و کتاب سیبویه دریائست و نادانی مانند من کتاب او را دریا نمی‌خواند بلکه عالم متبحری هم چون «میرد» آنرا دریا خوانده و دانشمند مشهوری نظیر «مازنی» گفته است: هر کس بخواهد پس از سیبویه کتاب بزرگی در نحو تألیف کند باید خجالت کشد و آزرش نگاه دارد و اینک که ما بکنار دریا رسیدیم در همین جا کمیت قلم را عنان بازمی‌گیریم.

تالپ بحر این نشان پایهاست پس نشان پا درون بحر لایست

پایان - بتاریخ ۲۸ خرداد ماه ۱۳۵۳ - کیوان سمعی